

## نام و معنی پارس

مرتضی تهامی

کوتاهه

پارس نام پارسیان (هخامنشیان) است. این نام ابتدا به محل شکل‌گیری حکومت پارسیان (هخامنشی) که حدود استان فارس فعلی است اطلاق می‌شد، با قدرت گرفتن هخامنشیان و توسعه قلمرو، این نام به کل سرزمین ایران داده شد.

در این پژوهش کوشش بر آن است که به اتکای منابع، زمان پیدایش نام و معنی پارس را به دست آوریم، با توجه به اینکه برای واژه پارس بیش از یک معنی داده می‌شود، تلاش شده است تقدم و تأخر معانی واژه را که نقش تعیین‌کننده در معنی حقیقی پارس دارد روشن شود از این رو، ابتدا از منابع و کتیبه‌های باستانی که به صورت مستقیم و غیرمستقیم به موضوع پرداخته‌اند استفاده شده است، سپس واژه پارس در فرهنگنامه‌ها (لغت‌نامه‌ها)، منابع دوره اولیه اسلامی و منابع جدید دنبال شده است، در پایان معنی واژه پارس براساس منابع، تطبیق و نتیجه‌گیری شده است.

کلمات کلیدی: پارس، فارس، منابع کهن، منابع دوران اسلامی، منابع جدید

مقدمه

واژه‌ها ساخته و پرداخته ذهن انسان است که به تناسب نیازهای زندگی به وجود می‌آیند، واژه‌ها از وقتی که به وجود می‌آیند درگذر زمان دچار تغییر و تحول می‌شوند، یعنی اینکه ترکیب می‌شوند، توسعه می‌یابند، معانی اولیه را از دست می‌دهند و معنی جدید پیدا می‌کنند یا متروک و منسوخ می‌شوند؛ این تغییرات و تحولات ناشی از عوامل: اجتماعی، ذهنی، لفظی، آیین‌ها، روابط با کشورها (اقتباس واژه‌های بیگانه) پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی است. بدین لحاظ واژه‌ها به تدریج و پیوسته در حال تغییر و تحول هستند و هرگونه قضاوت در مورد واژه‌ای نیاز به شناخت سیر تحول و فرهنگ تاریخی آن دارد. بنابراین هرکلمه‌ای از دو جهت قابل بررسی است:

۱- سیر تحول واژه ۲- معنی یا معانی واژه درگذر زمان معنی یا معانی که برای یک کلمه ارایه می‌گردد می‌باید مستند و دارای مأخذ باشد.

### پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر در پاسخ به فردی که در نوشته خود معنی نام پارس را، پارس کردن بیان کرده و این معنی را به قوم پارس نسبت داده است، نوشته‌ها و مقالاتی ارایه گردید، از جمله آن‌ها: پارس و پاسارگاد، تورج دریایی، وی تلاش کرده است که شباهت بین قبیله "پارشو هندی" با "پارس" را بیان کند و در این خصوص به بررسی کلمه "پاسارگاد" نیز پرداخته و آن را به معنی کسانی که "گزرگران یا گرز قوی" دارند بیان کرده است. کتاب دوازده قرن شکوه بسیار مختصر به موضوع پرداخته است؛ نوشته‌های دیگری با عنوان معنی و تفسیر واژه پارس، وجه تسمیه پارس، پارس و پارسیان، مفهوم واژگان پارس و پارسی، در سایتها درج گردیده است. نویسندگان این نوشته‌ها سعی کرده اند که معنی و سیر واژه پارس را تبیین کنند. این نوشته‌ها به کار بردن ترکیب "پارس سگ" را نادرست دانسته و می‌گویند که آواز سگ در موقع پاس دادن و نگهبانی است، بنابراین "سگ پاس" می‌کند نه پارس. هر یک از این مطالب مفید و خوب است. در برخی فرهنگنامه‌ها که معنی پارس کردن را زیر عنوان پارس آورده اند در منشأ و علت انتساب این معنی توضیحی نداده اند؛ فرهنگ آندراج به علت به کار بردن این معنی اشاره‌ای کرده است که در متن آورده‌ایم. فرهنگ دهخدا که در بیان معانی کلمات، منابع را نیز نوشته است در مورد کلمه "پارس کردن" منبعی ارائه نکرده است.

برخی تحقیقات جدید به موضوع پارس، پاسارگاد از لحاظ مکان، جغرافیا و ریشه‌شناسی پرداخته اند از جمله ایمان پور که در این مورد مقالات ارزشمندی از ایشان در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی چاپ شده است.

در اینجا ما به اتکای منابع باستانی و جدید و برخی شواهد تاریخی و مسایل زبان‌شناسی به بیان موضوع پرداخته و نتیجه‌گیری کرده‌ایم.

### نام پارس

نام پارس ابتدا شامل استان فارس می‌شد، پس از آنکه قدرت هخامنشیان فزونی یافت و نقاط مختلف دیگر را تصرف کردند، این نام ضمن آنکه بر استان فارس اطلاق می‌شد فراگیر شد و کل مردم ایران را پارسیان گفتند و امپراطوری هخامنشی هم، امپراطوری پارس نامیده شد.

حدود سرزمین پارسه در زمان داریوش را می‌توان چنین بیان کرد: «به نظر می‌رسد پارسه در این زمان شامل سرزمین‌های بین قلمرو عیلامی در غرب، کرمان و یزد در شرق اصفهان در شمال و خلیج فارس در جنوب را دربرمی‌گیرد و پارسه مورد نظر داریوش می‌تواند در این محدوده قرار داشته باشد (ایمانپور، ۱۳۸۳).

نام پارس در نوشته‌های کهن یونان و روم به شکل پرسیکون، پرسیکوس و پرسیس به‌کاررفته است. دریای پارس که امروزه خلیج فارس گفته می‌شود، در کتاب آنا‌بازیس نوشته فلاویوس آریانوس (Flavius Arrianus) مورخ یونانی قرن دوم میلادی پرسیکون کای تاس (Persikon Kaitas) تلفظ شده است. استرابون مکرر از همین نام برای معرفی خلیج فارس استفاده کرده است. بطلمیوس از خلیج فارس بانام "پرسیکوس سینوس" (Persicus Sinus) یاد کرده است (الهی، ۱۳۶۸:۹؛ حافظ نیا، ۱۳۷۱:۱۹). در یونان قدیم و روم به جای ایران نام پرسیس را به کار می‌بردند. اروپایی‌ها همواره سرزمین ایران را با گونه‌های مختلف واژه‌هایی که از پرسیس یونان مشتق شده می‌گفتند و این نام را به همه سرزمین ایران اطلاق می‌کردند. عرب‌ها هم از قرن دوم هجری به تقلید از یونانیان، فارس (عربی شده پارس) را جایگزین کلمه عجم نمودند.

#### نام‌های مرتبط با پارس

شاید واژه پَرسِی شکل آغازین از تلفظ پارسی باشد، این نام در کتیبه سارگون پادشاه اکد (حکومت از ۲۳۲۴ تا ۲۲۷۹ ق.م) آمده است. نام شهرهای متصرفی وی در شرق و جنوب شرق بابل عبارتند از: آرَیخ، لولوبی، آرمنو، گوتیوم، پَرسِی، توکریش، آَنشان و عیلام (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۹۹).

در گزارش استرابون جغرافی‌دان یونانی نیز نام «پَره‌سی» آمده است که ممکن است شکلی از تلفظ پارس باشد.

نام دیگر مرتبط با پارس "پَرسوا" است که در کتیبه‌های آشوری شلمانصر سوم آمده است، شلمانصر در سال ۸۴۳ پ.م پس از امنیت بخشیدن به مرزهای آشور در زموا (۱) شهرهای البری، پرسوا (۲)، آبددانی و خَبَن را غارت کرد، وی مجدداً در سال ۸۳۵ پ.م پس از حمله به نمری راهی پرسوا شد و بی هیچ مقاومت از بیست و هفت پادشاه آن سرزمین خراج گرفت. شلمانصر بار دیگر در سالهای ۸۲۹-۸۲۸ پ.م به پرسوا هجوم برد، او در این سالها در مسیر زاب بزرگ به خوبشکا لشکرکشی کرد سپس به سمت شرق تغییر جهت داد و مناءایها و پرسوا را غارت کرد.

«در مورد ارتباط نام "پارس" با "پرسوا" هیچ دلیلی بر اینکه پرسوا میهن پارسیان بوده و آن قوم از پایان قرن نهم تا اواسط قرن هشتم قبل از میلاد از آن خطه هجرت کرده باشند در دست نیست، وجه مشترک لفظ پرسوا با پارس این است که هر دو اصطلاح به معنی "مرز و کنار" می‌باشند. باید در نظر گرفت که پرسوا ناحیه زراعی بود

و مردم آن اسکان یافته بودند و فرض اینکه ساکنان آن، سرزمین خویش را رها کرده به پارس که حدود ۶۰۰ کیلومتر با آنجا فاصله داشته کوچ کرده باشند بسیار دشوار است. نام اماکن اشخاص در سرزمین پرسوا به هیچ وجه ایرانی نیست» (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۱۵۶-۱۵۵؛ رواسانی، ۱۳۸۶: ۳۸۰) می‌توان گفت شاید اینان [مادها و پارسها] از یک مردم و احتمال که از دیدگاه زمانی و جغرافیایی از هم جدا بودند (ریچاردن نلسون فرای، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

پارسوآش/پارسوماش که متون آشوری از آن یاد می‌کنند نیز از نامه‌ای مرتبط با پارس است. «در گزارش سناخریب پادشاه آشور که حوادث سال ۶۹۱ پ.م در مورد جنگ حوله Halule (۳) را نوشته از جنگجویانی که از پارسوآش بوده اند نام می‌برد» (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۲۷۴).

در خصوص پارسوآش/پارسوماش می‌توان گفت احتمالاً این منطقه منتسب به پارسیان و محل سکونت آنان حداقل از قرن هشتم پیش از میلاد بوده است. متون آشوری متعلق به اواخر قرن هشتم قبل از میلاد از زمان سناخریب (حکومت از ۷۰۵ تا ۶۸۱ پ.م) صحبت از سرزمین پارسوماش واقع در شرق سلیمانیه امروزی، یعنی شمال غرب ایلام می‌کنند. «در نوشته‌ای از یک سردار آشوری خبر داده شده است که هوم بان گاش پادشاه ایلام به همراه مردم "پارسو" به سرزمین هیدالو حمله کردند همچنین تاماریتوی ایلامی در گزارشی می‌گوید: مردمان "پارسوآش" پیش می‌روند زود آنها را بفرستید، ایلام و آشور از آن شماس است، احتمالاً منظور از "پارسو" نام قبیله "پارسیان" بوده است» (علی سامی، ۱۳۴۳: ۲۵).

به نظر می‌رسد از قرن هشتم قبل از میلاد قوم پارسی در این منطقه سکونت کرده اند، آنان به تدریج توانستند سرزمین انشان و سپس ایلام را تصرف کنند و نام قبیله خود را که در فارسی باستان پارسه parsa آمده است به منطقه بدهند و این نام به سرزمین قوم پارس تقریباً ایالت فارس کنونی و پایتخت هخامنشیان تخت جمشید نیز داده شد.

نام دیگر مرتبط با پارسیان، پاسارگاد است که هرودت بیان کرده است: می‌گوید: «پارسی‌ها به شش طایفه شهری و دهنشین و چهار طایفه چادرنشین تقسیم می‌شوند او از شش طایفه اول، ابتدا پاسارگادیان را (۴) نام می‌برد» (هرودت، ۱۳۸۳: ۲۱۱).

پارسیان احتمالاً با قبیله جنگجوی هندی، "پارشوها" که در ریگ ودا آمده است نیز مرتبط و نسبت دارند: «دستوردان بزرگ هندی، پانینی که شاید در قرن ششم قبل از میلاد می‌زیست اطلاع می‌دهد که در شمال غربی هند یک قبیله جنگجو به نام "پارشو" زندگی می‌کرد. پانینی این پارشوها را کسانی می‌داند که "زندگی خود را با ساختن اسلحه" می‌گذرانند. این موضوع یادآور نام قبیله پاسارگاد است که بنا به گفته هرودت یکی از ده قبیله پارسی/ایرانی هستند. درباره معنی کلمه پاسارگاد پیشنهادی گوناگونی شده (در قسمت یادداشت‌ها آمده است)، اما یکی از آن‌ها به نظر از همه پذیرفتنی‌تر است و آن این است که این کلمه را به صورت پارسی باستان آن یعنی

"پاسرا- گادا" کسانی که "گزرگران" یا "کسانی که گرز قوی" دارند معنی کنیم. در متون عیلامی نیز کلمه پاسارگاد را می‌توان یافت که گرشویچ صورت پارسی باستان آنرا بازسازی کرده بود. آیا این گرز همان اسلحه‌ای نیست که پانینی درباره آن سخن می‌گوید؟ آیا نام کورش یک نام ایرانی است؟ ... [به نظر می‌رسد می‌توان نام او را همسان کلمه سنسکریت "کورو" که در فارسی "کره" یعنی "جوان" یا بچه معنی می‌دهد، دانست. در حماسه بزرگ هندی، "کوراواها" از خاندان کورو هستند که نام یکی از خاندان حکام در هند محسوب می‌شوند و با خاندان دیگری یعنی "پانداواها" که از خاندان پاندو هستند در دشت "کوروکشترا" به نبرد می‌پردازند. این موضوع به این دلیل جالب است که می‌توان در متون مذهبی هندی نیز ارتباطی با کلمه پارس و پارسیان پیدا کرد. نباید از یاد برد که پارسیان قبل از ورود قبایل ایرانی به فلات ایران همراه هندیان زندگی می‌کرده‌اند و یافتن شواهد و اسنادی در این مورد در متون هندی می‌تواند بر پیشینه تاریک تاریخ پارسیان پرتوهای جدیدی افکند. در "ودا" در ماندالای هشتم اسطوره مهمی است که ندا می‌دهد که "پارشوی ماناوی" بیست فرزند به دنیا آورد. آیا این بیست فرزند همان بیست قبیله پارسی نیست که در زمان‌های دور می‌زیسته‌اند؟ همان پارسیان باستان که قبل از رسیدن به فلات ایران قطعاً در کنار هندیان می‌زیسته‌اند و از دیرباز با کورو، نام خاندان قهرمان حماسه هند رابطه داشته‌اند.

در خصوص پارس با پاسارگاد، ایمان پور چنین می‌گوید: «پارس، به احتمال شکل تحول‌یافته پاسارگاد است در خصوص پاسارگاد دو نظر وجود دارد: ۱- اینکه شکل صحیح آن همانطور که کوتیوس کرتیوس اشاره کرده است parsagada بوده است اما هرودت اولین بار به اشتباه pasargada نقل کرده است و بعدها مورخان دیگر یونانی که اغلب از نوشته‌های ایشان استفاده کرده‌اند همان شکل را تکرار کردند یا به گفته سامی واژه پاسارگاد قلب و جابجا شده همان واژه پارسه گاد یا پارسه گده ی پارس باستان است ۲- نام پایتخت پارسیان با نام پاسارگاد یکی از قبایل پارسی که هرودت از آن نام می‌برد ارتباط نداشته و به گفته گرشویچ می‌تواند فارسی باستان آن paeragada یا به صورت pazragada بوده باشد. که به معنی "گزرافکنان" یا آن‌هایی که "گزرگران" حمل می‌کنند باشد» (ایمانپور، ۱۳۸۶: ۱۱).

نظر به اینکه دو کلمه پارشو و پارثو در ریگ ودا آمده است، شاطرجی دانشمند هندی معتقد است که این واژه به معنی پارسی و پارتی است و می‌نویسد: در ریگ ودا ی ششم بند ۲۷-۸ جمله‌ای است با این مفهوم: «پارثوها هدیه پرارزشی تقدیم کردند» که نمی‌تواند در این صورت یک نام عام باشد و حتماً نام خاص است و نام یک گروه، نیز در ریگ ودا ی هشتم بند ۴۶/۴ آمده است که: «در تریندیر Trindir من صد پیشکش پذیرفتم ولی در پارشو هزار هدیه قبول کردم» در اینجا "پارشو" یک نام خاص است. نام این محل در ریگ ودا ی هفتم بند ۱/۸۳ قید شده است که: «پارثوها و پارشوها به پیش تاختند، اینان به پیروزی و فتح علاقمندند» که در اینجا نیز نام دو گروه است که باهم یکی شده‌اند و می‌بایستی در همسایگی یکدیگر بوده باشند. همینطور در ریگ

ودای یکم بند ۸ / ۱۰۵ که باز هم کلمه پارشو به معنی یک گروه جنگجو ذکر شده است (مجله هنر و مردم، ۱۳۵۱: شماره ۱۴).

### نام پارس در سالنامه های بابلی، کتیبه‌ها و برخی منابع یونانی

در سالنامه بابلی در گزارش سال ۵۵۰ پیش از میلاد از کوروش بزرگ به عنوان شاه "انشان" نام برده شده است اما در همان متن در حوادث سال ۵۴۷ پیش از میلاد از او به عنوان شاه "پارسه" یاد شده است. اگر قرائت متن درست باشد نمی‌توان در پارسی بودن کوروش کبیر تردید کرد ولی متأسفانه این قسمت متن ناخوانا است. کوروش کبیر در استوانه بابلی (۵۳۹ پ.م) خود را شاه چهارگوشه جهان و شاه انشان می‌خواند؛ همچنین در بخش نخست استوانه اعلامیه کاهنان بابلی، کوروش شاه انشان خطاب شده است در برخی دیگر از کتیبه های بابلی نیز کوروش را شاه انشان اعلام کرده اند. اینکه کوروش بزرگ از پارسه نام نبرده ولی از انشان یاد کرده است قابل بررسی است. «در زبان آشوری کلمه ای است به نام نَشَأ (یعنی انسان و یا آدم) و برای اینکه این کلمه با نشا یا نسا اشتباه نشود، در اول آن یک الف می‌گذارند، که بی‌صداست در شرق دجله گاهی کلمه انشأ را با الف صدادار می‌خوانند مانند نوشزاد یا انوشزاد. "انشان" به معنای "خودی" است و کوروش این واژه را در بابل برای خویش به کار برد و گفت من خودی هستم» (ویلیام پرویان، ۱۳۸۰: ۵۰).

اصولاً پادشاهان از کلمات و القابی استفاده می‌کردند که مردم آن کشور را بیشتر مجاب و تابع کند، کوروش از عنوان انشان (انشان چه در معنی خودی و چه در مفهوم سرزمین انشان) استفاده کرد چون بدین روش خود را عضوی از جامعه بابل یا سرزمین انشان معرفی می‌کرد و مردم تبعیت از او را راحت‌تر می‌پذیرفتند، ضمن اینکه از جنگ و خونریزی جلوگیری می‌شد. اما داریوش اول که در کتیبه هایش خود را پارسی می‌نامد، زمانی است که قلمرو هخامنشیان به حداکثر گستردگی خود رسیده بود و سالها از حاکمیت هخامنشیان می‌گذشت و احتمالاً ملل و اقوام تابعه نسبت به هخامنشیان و پارسیان و قبيله آنان آشنایی نسبی داشته اند. وقتی داریوش در کتیبه کانال سوئز می‌گوید: من پارسی هستم و از پارس مصر را گرفتم، باید این نام برای مردم مصر آشنا بوده باشد.

اما نام پارسه در چند جا از کتیبه‌های فارسی باستان آمده است. در بند هشت کتیبه نقش رستم داریوش خود را پارسی معرفی می‌کند: «من داریوش شاه ... پسر ویشتاسب هخامنشی، پارسی پسر پارسی، آریایی دارای نژاد آریایی در ادامه این کتیبه بندهای ۴۷-۳۰ داریوش نام کشورهای که بر آنها فرمان می‌راند بیان می‌کند و در خصوص اینکه تعداد این کشورها چند تا است چنین می‌گوید: اگر فکر کنی که چند بود آن کشورهایی که داریوش شاه داشت، پیکره‌ها را ببین که تخت را می‌برند، آنگاه خواهی دانست آنگاه بر تو معلوم خواهد شد که نیزه پارسی دور رفته است، آنگاه به تو معلوم خواهد شد که مرد پارسی دورتر از پارس جنگ کرده است» و نیز بند ۳ از کتیبه کانال سوئز: «من پارسی هستم، از پارس مصر را گرفتم، فرمان‌کنند این کانال را دادم به نام نیل که در مصر جاری

است تا دریایی که از پارس می رود. پس از آن این کانال کنده شد چنانکه فرمان دادم و کشتی‌ها از مصر از وسط این کانال به سوی پارس روانه شدند چنانکه مرا میل بود (Kent 1953: 137-147, 148). براساس این کتیبه‌ها پارس در مفهوم استان پارس، قلمرو حکومت داریوش است و پارسی در معنی نژاد منسوب به پارس به‌کاررفته است.

پارسه و پارس را می‌توان نام اصلی تخت جمشید دانست که در کتیبه خشایارشا xpa (بندهای ۱۵-۱۱) بر پیشانی دو درگاه اتاق ورودی تخت جمشید نوشته شده است؛ قسمتی از آن چنین است: ... بسیار (ساختمان) خوب دیگر در این (شهر) پارس ساخته شد، که من ساختم و پدرم ساخت ... (همان)

گزنفون می‌نویسد: «پدر کوروش را کمبوجیه، پادشاه پارس، می‌دانند. کمبوجیه از نژاد پارسیان بود که نامشان از پرسه مشتق است» (گزنفون، ۱۳۸۰: ۶).

نام پارس عنوان یکی از کتاب‌های کتزیاس (۴۱۵-۳۹۸ پ.م) بوده که عبارت است از: پرسیکا، Persika (تاریخ پارس- ایران) و نیز ایندیکا (تاریخ هند) ولی این کتابها مفقود شده است، فقط مختصری از آن در نوشته‌های مورخان بعدی از جمله فوثیوس آمده است.

در متون دوره ساسانی از نام پارس کمتر استفاده شده است در جاهایی هم که نام پارس به‌کاررفته است معمولاً دلالت بر ایران و ایرانیان می‌کند از جمله در بندهش و نامه تنسر، در نامه تنسر ترجمه ابن اسفندیار نام پارس معادل ایران به‌کاررفته است، آنجا که زمین را به چهار قسمت تقسیم می‌کند جزء چهارم را چنین بیان می‌نماید: جزء چهارم این زمین که منسوب است به پارس و لقب بلادالخاضعین میان، میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و تخارستان و این جزو چهارم، برگزیده زمین است (مینوی، ۱۳۵۴: ۸۹).

در متن مانوی M42، که به زبان پارسی نگارش یافته از شهریار پارس برای نامیدن ایران استفاده شده است و نیز در متون مانوی قبطی واژه "پرسیس" معادل با ایران آمده و در دو متن کفالیه/کفالایا و هومیلیوس زردرست Homilios Zaradrout نام پارس به صورت "پرز" به‌کاررفته است (مرادی غیاث آبادی، ۱۳۹۰: ۸).

اگر از کلمات مرتبط با نام پارس بگذریم به طور مشخص نام پارس در کتیبه‌های هخامنشی و از زمان داریوش بیان می‌گردد. این نام ابتدا عنوان قوم و قبیله هخامنشی است، سپس به محل اسکان هخامنشیان نیز اطلاق می‌شود و در گذر زمان قلمرو هخامنشی‌ها نیز پارس نامیده می‌شود.

## معنی پارس

## الف- لغت‌نامه‌ها

در لغت‌نامه دهخدا زیر عنوان فارس آمده است: «پارسیان و ممالک آن‌ها، ظاهراً همان فارس به سکون را، و در معنی فارس نوشته است: سوار، یعنی صاحب اسب، فرسان، فوارس، صورتی دیگر از کلمه فارس است که منسوب است به قوم پارس از قبایل آریایی ایران و سپس این کلمه بر تمام مملکت ایران اطلاق شده است.

دهخدا برای پارس معانی دیگری نیز ذکر کرده است: «نام پسر پهلوی بن سام که گویند اصطخر بنا کرده اوست، نام یکی از پهلوانان ایران به عهد یزدگرد، جانوری است شکاری کوچک‌تر از پلنگ (پارس بدین معنی ترکی است) آواز سگ، جزیره‌ای از گنگبار سیکلاد به جنوب دلس».

دهخدا در معنی "پارسی" نوشته است: زبان ادبی ملت ایران عهد اسلامی، زبان فارسی [چنانکه فردوسی] می‌گوید: بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

فرهنگ رشیدی "پارس" را به معنی "پارسا" نوشته: «پارسا مرکب است از پارس که لغتی است در پارس به معنی حفظ و نگهبان و از الف که چون لاحق کلمه شود افاده معنی فاعلیت کند و معنی ترکیبی (آن) حافظ و نگهبان(است) چه پارسا پاسدار نفس خود باشد».

فرهنگ معین پارس را به معنی نام قومی ایرانی ساکن جنوب ایران، بخش، یک‌تن ایرانی نوشته است و در معنی پارسا آورده است: «پارسی، از مردم پارس (فارسی) ایرانی جمع پارسیان».

در فرهنگ آندراج، جلد چهارم ص ۳۰۸۴ درباره فارس و فارسی چنین آمده است: «به حرکت رأی مهمله معرب پارس است... لفظ فارسی حقیقتاً منسوب به فارس است و به معنی زبان معهود مجاز مشهور در بعضی باستانی‌نامه‌ها مسطور است که پارس بن پهلوی بن سام نوح پادشاه آن ملک بود. در مبادی حالات، تمام ایران را فارس می‌گفتند و آن از رود جیحون است تا آب فرات. در ادامه صفحه ۳۰۸۶ آمده است و در رساله ناجی مرقوم است که شیخ ابن حجر شارح صحیح بخاری گفته که فارسی منسوب به فارس بن غامور بن یافت بن نوح علیه السلام است و بعضی گویند که منسوب به فارسان که پسران پذیرام بن ارفخشذ بن سام بن نوح علیه السلام اند چون پذیرام زاده پسر بودند همه ایشان "سوار" پس به زبان عرب، فارس را سوارگویند ایشان بدین نام مرسوم شدند زبان ایشان به لقب ایشان ملقب و منسوب شد.

در فرهنگ سغدی در مورد پارس این چنین نوشته شده است: p>ars=pārs ایران، خطه ی پارس

p > rs \ > wt > q = pārs – ōtak و ایرانی، پارسی p > rsyq = parsik (قریب، ۱۳۸۳: ۲۹۵).



دروازه نامه، نیبرگ، پارس استانی از پرسس (persis) بیان شده است (Nyberg 1994: 157).  
در فرهنگ سنسکریت مک دونل pārasa به معنی زبان فارسی و فارسی آمده است  
(Macdonell 1954:161).

کلمات parsu به معنی تبر و parasa به معنی تند و تیز آمده و pārasava در معنی فرزند براهمن بیان شده است (جلالی نائینی، ۱۳۸۴: ۶۳۱).

کنت در مورد پارس نوشته است: pāra پارسی، پارس، ایالتی از امپراطوری ایران، عیلامی par-rsip اکدی pa-ar-su (Kent 1953:196).

#### ب- منابع اولیه دوره اسلامی

در منابع دوره اسلامی از نامه‌ای پارسی/فارسی، پارسیان/فارسیان، ایرانی و عجم یاد شده است. در این منابع نام پارس/فارسی به استان فارس اطلاق شده و نیز از آن به مفهوم ایران و سرزمین ایران تعبیر شده است. کلمه عجم در مقابل عرب و نیز در اطلاق به مردم ایران پیش از اسلام و سپس ایرانیان در همه ادوار به کار رفته است.

پیامبر اسلام (ص) که در سال ششم هجری برای خسرو پرویز پادشاه ساسانی در مداین عراق نامه فرستاد، خسرو پرویز را بزرگ کشور فارس خوانده است. «بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد رسول الله الی کسری عظیم بزرگ فارس سلام عی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الی الناس کافه لینذر من کان حیا. اسلم تُسَلِّم فان ابیت فلیک اثم المجوس». یعنی این مکتوب از طرف محمد رسول خدا است برای خسرو پرویز بزرگ فارس ... (محمدبن جریر طبری، ۱۳۶۸: ۱۱۴۳).

یعقوبی هر جا نام پارس، یا پارسیان را آورده در معنی و مفهوم "ایرانیان" ذکر کرده است و نام فارس را به استان فارس داده است.

«ولایت پارس منسوب است به پارس و این پارس منسوب است به پهلوی بدین پهلوی» در ادامه ابن بلخی می‌نویسد: «همیشه مردم پارس را احرار الفارس نوشتندی یعنی آزادگان پارس. باز در صفحه هشت می‌نویسد: فرس جمع فارس و معنی فرس پارسیان است و بتازی چنین نویسند و پارسی را فارس نویسند» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۴).

مسعودی در مروج الذهب زیر عنوان نسب ایرانیان می‌نویسد: «فارس پسر یاسور پسر سام بن نوح بود ... بعضی نیز پنداشته اند که فارس از فرزندان یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل صلوات اله علیهم بود، گروهی گفته اند وی از فرزندان ارم بن ارفخشذ بن سام بود چند ده پسر آورده که همگی سوارکار و دلیر بودند

و چون سوار را در عربی فارس گفته اند این قوم را نیز بانتساب فروسیت و سوارکاری «فارس» نامیدند (ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۳۱).

فردوسی گاهی پارس را به جای ایران به کار برده است:

از آنجا به کرخ اندر آمد سپاه هم از پارسی هم زتازی به راه

یا

زرومی و مصری و از پارسی فزون بود مردان چهل پارسی

چنین بدکه در پارس یک روز تخت نهادند زیرگل افشان درخت

ج- منابع جدید

آموزگار- تفضلی، می‌نویسد: «فارسی یا پارسی منسوب به پارس مشتق از صورت ایرانی باستان پارسه pārsa می باشد که نام سرزمین فارس است و منسوب به آن در زبان فارسی میانه پارسیگ است» (آموزگار؛ تفضلی، ۱۳۷۳: ۳).

ارانسکی آورده است: پارسه در یونانی باستان persida، Persia (perses) به فرانسه perside، persé (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۴۶).

پیگولوسکایا از پارس به مفهوم سرزمین ایران یاد کرده است: «هنگامی که دور مادها پایان گرفت، داریه ووش پسر پشتاسب [ویشتاسب] بر پارس فرمان راند. در صفحه ۱۷۰ می‌نویسد: داریه ووش پنج خاندان از ناحیه استخر را در شهر جای داد. نام آن‌ها در بایگانی شاه پارس ثبت است و نیز در صفحه ۲۲۱ آورده است: اردشیر بابکان عنوان شاه پارسیان را دارد: مؤلفی که خود از سرزمین ادیابنه بود نوشت: اردشیر نخستین شاه پارسیان، فرمانروایی به نام آدورزهب Adürzahap را به سرزمین ماگمارد» (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۷۰-۶۹).

دیاکونوف در مورد پارس چنین نوشته است: «ولی جالبتر از همه این است که نام خود پارس (فارس) مادی است... این اصطلاحات به کلمات ایرانی "پارس" و "پرسو" که به معنی "دنده" و مجازاً "پهلوی" و "کنار" است. "پارس"، "پارسوا" و "پارت" در کنار خاک ماد قرار داشتند: در جنوب پارس و در مغرب پارسوا و در مشرق پارت قرار داشتند. (و در شمال ماد در میان دیگر قبایل به نام "پارسی‌ها" هم برمی‌خوریم). هر سه نام به معنی "کنار" می‌باشد و ماد مرکز "پارسوا" و "پارس" به نظر می‌رسد» (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۶۸).

واژه پارس، پارت و حتی پشتو به احتمال قریب به یقین با واژه‌های پارسا و شاید پهلوان به معنی نیرومند مربوط است همان‌گونه که اریه، یعنی آزاده، نام کلی قبایل هند و ایرانی بوده است، پارسه و پارتوه و غیره نیز مشخص‌کننده تشخیص نژادگروهی از این مردم بوده است (بهار، ۱۳۸۴: ۴۹۹).

حبیبی می‌گوید: «هیون تسینگ سیاح چینی در سال هشتم هجری قمری از غزنه به طرف رخد (=بُست= قندهار و هلمند) و سیستان و هرات نرفته چون آیین مزدا پرستی رواج داشت (زیرا به قول هیوان تسنگ مردگان خود را به رسم زردتشتیان در دخمه‌ها می‌گذاشتند بنابراین این سرزمین را بنام پولاسی= پارس نامیده است (حبیبی، ۱۳۶۳: ۲۲).

امروزه نام تعدادی از شهرها و محل‌های ایران عنوان یا ترکیب فارس/پارس را دارند چند نمونه عبارت است از: فارسان از شهرستان‌های استان چهارمحال و بختیاری، پارس آباد از شهرستان‌های استان اردبیل، فارس چین در استان همدان، فارس کوه در استان یزد، فارسی کوه در استان خراسان جنوبی. در خصوص وجه‌تسمیه شهر فارسان چنین آمده است: «در بالای شهر کنونی نزدیک امامزاده سید محمد تپه ای وجود داشته که مردم در آنجا برای حفظ و حراست شهر نگهبانی می‌دادند و فارسان که از کلمه فارسان به معنی اسب سوار است به خاطر دلبری و سوارکاری مردمان این ناحیه است که به مرور زمان به فارسون و اینک به فارسان مبدل گشته برخی می‌گویند نام اصلی این شهر باید پارسان باشد چون عده‌ای از پارسیان که از اقوام آریایی بودند به واسطه وجود مراتع در اینجا ماندگار گشتند (سعیدیان، ۱۳۷۹: ۶۰۱).

نام "پارساوان" هم‌اکنون به شکل «پارسیوان/فارسیوان» در میان گروهی از مردمی که خود را به این نام می‌خوانند و به زبان فارسی سخن می‌رانند، زنده مانده است. این گروه در شمال غربی پاکستان امروزی و در مجاورت مرز افغانستان سکونت دارند. دیاکونوف نام‌های «پشتو» یا «پشتون» به عنوان یک هویت زبانی در جنوب افغانستان امروزی را به ترتیب شکل دگرگون‌شده "پارساوا" و "پارساوان" می‌داند (غیاث آبادی، ۱۳۹۰: ۶).

پس از حمله اعراب به ایران به مرور گروهی از ایرانیان کشور را ترک نمودند و به هند مهاجرت کردند که در آن دیار به "پارس" معروف هستند و هم‌اکنون از آنان با نام "پارسیان هند" یاد می‌شود.

چنانکه گفته شد، نام پارس ابتدا شامل استان فارس می‌شد، پس از آنکه قدرت هخامنشیان فزونی یافت و نقاط مختلف دیگر را تصرف کردند، این نام ضمن آنکه بر استان فارس اطلاق می‌شد فراگیر شد و کل مردم ایران را پارسیان گفتند و امپراطوری هخامنشی هم، امپراطوری پارس نامیده شد، چنین روندی در مورد امپراطوری روم نیز وجود دارد؛ شکل‌گیری حکومت رومیان ابتدا در شهر رم بود و نام حکومت و امپراطوری، از رم اقتباس شد.

اروپایی‌ها واژه پرشیا را برای تمام مردمان فلات ایران به کار می‌بردند، عرب‌ها هم از قرن دوم هجری به تقلید از یونانیان فارس (عربی شده پارس) را جایگزین کلمه عجم نمودند. منظور آن‌ها از فارس بیشتر فارسی‌زبانان بود و گاهی اوقات نیز کلمه فارس را فقط به استان فارس اطلاق می‌کردند و گاهی نیز کلمه فارس به پیروان آیین زرتشتی اطلاق می‌شد و در مواردی فارس را به معنی محوسی و یا زرتشتی بکار می‌بردند.

## تطبیق واژه پارس

«بانگ سگ» از ریشه ی پوروا، در هند-و- اروپایی-bhel\* می‌آید به معنای غریدن یا بانگ زدن و صدا درآوردن. دیسه های دیگر چنین اند: سنسکریت: -bhas به معنای پارس کردن، لیتوانی: balsas به معنای صدا، بالا، ژرمنیک کهن: belja به معنای غریدن [در انگلیسی bark و در یونانی to howl است] نیز فعل‌های bell (غریدن) و bellow (بانگ و صدای جانوران) و belch (آروغ زدن) در انگلیسی از ریشه bell هستند. در زبان مازندرانی بلوستن (balostan) و لووسن (lowvesen) به معنی پارس کردن است. همچنین واژه‌های دیگر پارسی برای بانگ سگ عبارتند از: لاییدن و لوکه (هر دو در دهخدا)، گیلکی: لاب، درسسکریت: -rai, rayati به معنی پارسه می‌کند آمده است.

در زبان عربی عواء و النّح به معنی صدا و فریاد سگ است، در جریان عزیمت عایشه به سوی بصره لشکر و همراهان وی شبانه به جایی رسیدند که به آن "ماء الحواب" می‌گفتند و سگ‌های آن بر وی فریاد زدند ... عایشه گفت: این همان آبی است که پیامبر خدا به من گفته است: لا تکنونی التی تنبحک کلاب الحواب، «تو آن زنی مباش که سگ‌های حواب به روی تو فریاد زنند» (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۷۹).

واژه پارس در عربی فارس تلفظ می‌شود؛ توضیح اینکه پ فارسی در عربی به ف تبدیل می‌شود چنانکه در واژه "گلپایگان = جرفاذبان"، "پردیس = فردوس"، "پیل = فیل" گفته می‌شود. بنابراین فارس در عربی نام قوم پارسی است معنی پارس در سنسکریت مهم است چون پیشینه زبان فارسی به سنسکریت برمی‌گردد و زبان اوستایی با سنسکریت همبستگی‌های زیادی دارد، بدون درک و فهم سنسکریت زبان اوستایی قابل فهم و درک مفید نیست «امروز دیگر خویشاوندی این دو زبان از طریق واژگان، دستور آواها کاملاً روشن است بدان حد که پیشرفت دانش اوستا شناسی جز از طریق مقایسه دقیق با زبان سنسکریت امکان‌پذیر نیست» (راشد محصل، ۱۳۶۲: ۹). واژه پارسه در سنسکریت pārasa است و به معنی فارسی و زبان فارسی است. واژه "پارس کردن" در سنسکریت، bhas و پارس می‌کند rayati, rai آمده است بنابراین دو واژه پارس و آوای سگ از دو ریشه ی متفاوت هستند. از این رو عوعوی سگ هیچ نوع ریشه و رابطه با لغت پارسی ندارد. چنانچه دو کلمه از نظر تلفظ هم یکسان باشند دال بر داشتن یک معنی نیست، چه بسا این‌گونه کلمات تلفظ یکسان دارند ولی ریشه و معنی آن‌ها متفاوت است مانند: سیر (سیر شدن) و سیر (از دسته سبزیجات)، شیر (حیوان) و شیر (خوردن) و شیر (آب)، ماست (از لبنیات در فارسی) و must (در انگلیسی).

اینکه "فارس" به معنی "سوار، صاحب اسب و جنگاور" در برخی لغت‌نامه‌ها و کتاب‌ها آمده است در لغت عربی به این معنی نیست. در عربی فارس = اسب سوار، جنگاور و جمع آن "فوارس" است و فرّس = اسب و

جمع آن "آفراس" است و صورت جمع فارسی فُرس است. اینکه برخی منابع فارس را در معنی سوار و جنگاور و ... به کار می برند شاید به دو جهت زیر باشد:

۱- اینکه ایرانیان دارای اسب بودند و اسب‌های آنان دارای شهرت بود.

۲- عظمت، قدرت و وسعت قلمرو ایرانیان در دوره باستان در هر صورت فارس به معنی سوار، اسب و جنگاور نیست.

#### نتیجه:

براساس آنچه گفته شد کلمه "پارس" از حدود قرن ششم پ.م. رواج یافته است ضمن آنکه قبل از آن کلمات "پرسوا" و پارسوماش/پارسواش" نیز در نوشته‌های شاهان آشوری بیان شده است. واژه پارس در گذر زمان با تلفظ عربی آن یعنی فارس به کار برده شده است و امروز همین نام استفاده می‌شود. در مورد معنی واژه پارس براساس کتیبه‌های هخامنشی، این کلمه در مفهوم "قبیله پارسی" به کار رفته است؛ در گذر زمان نام استان و زمانی برکل قوم ایرانی اطلاق شده است. مطالبی که در متن از منابع مختلف بیان شد همگی بر اینکه پارس نام قبیله پارسیان و سرزمین ایران است اتفاق نظر دارند و از همه مهمتر نامه رسول خدا(ص) است که خسرو پرویز را با نام پادشاه بزرگ فارس خطاب می‌کند. بنابراین پارس نام قبیله پارسیان استان فارس و زبان فارسی است و در طول تاریخ به همین نام بوده است.

اما در مورد "پارس" در معنی "پارس کردن سگ" هیچ مدرکی متقن مبنی بر زمان رواج این معنی وجود ندارد. فرهنگ آندراج این معنی را به عوام نسبت می‌دهد و چنین می‌نویسد: «... در میان عوام معروف است که چون شبها سگان فریادکنند گویند پارس می‌کنند یعنی پاس می‌دارند و نگرهبانی خانه و حفظ آن از دزد و بیگانه می‌نمایند». برخی استعمال این واژه را به زمان تسلط اعراب بر ایران می‌دانند که مبنایی ندارد، به هر صورت "پارس کردن" یک معنی ثانوی است و از نظر ریشه کلمه، هیچ ربطی به قوم پارس و پارسیان ندارد.

نظر به اینکه برای صدای سگ "واق واق کردن، عوعوکردن" به کار می‌رود، بنابراین برای جلوگیری از برداشت نادرست لازم است کلمه پارس کردن از لغت‌نامه‌ها و ... حذف شود و واژه‌ی واق واق و ... جایگزین شود.

#### یادداشت‌ها

۱- کرانه جنوبی دریاچه ارومیه و حوضه رود "جغتو" را "زاموا" می‌گفتند، این ناحیه در قرن نهم (پ.م) به نام زاموای داخلی موسوم بود و بعدها این ناحیه هسته دولت ماننا را تشکیل داد.

۲- بخش علیای رود دیاله و شاخه‌های شعب کوچک آن (شهرهای کنونی سلیمانیه، زهاب، سنندج) از اواسط قرن نهم قبل از میلاد "پارسوا" نامیده می‌شده است. از سال ۷۰۰ ق.م آشوریان در نواحی زاموآو پارسوا (مرکز آن دژنیکوربود) و آراپخا کاملاً استوار شده بودند (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۲۳۸).

۳- جنگی بود که در سال ۶۹۱ ق. م بین نیروهای متحد ایلام و بابل با آشوری ها در دشتی به نام « حلوله » نزدیک دجله جایی که امروز سامره است درگرفت و به نتیجه قطعی نرسید.

۴- اومستد (۱۳۴۰: ۸۳) در مورد پاسارگاد می‌نویسد: در حقیقت ویرانه‌های آن نمونه‌ی یک اردوگاه آریایی را نشان می‌دهد، زیرا هیچ اثری از دیوار در آن نمی‌توان یافت.

در خصوص وجه‌تسمیه بازارگاد (پاسارگاد) علی سامی (۱۳۳۸: ۱۸-۱۶) نوشته است:

۱. بعضی از دانشمندان معتقدند که پاسارگاد در اصل پارسه کرت، پارسه گرد چون ارم گرد، داراب گرد، خسروگرد بوده است (کرت و گرد در زبان فرس قدیم به معنی قلعه بوده است) و از مورخین قدیمی آناکسمن معلم اسکندر که با او به ایران آمد اسم این شهر را در کتاب خود پارسه گرد یعنی قلعه پارس ذکر کرده است.

۲. برخی دیگر گفته اند که بازارگاد در اصل پارس کاده یعنی جایگاه و شهر پارس بوده چون دهکده که جای ده و جای آتش معنی می‌دهد (کاده و کده در فرس باستان یعنی جایگاه) و به تدریج پارس کاده و پاسارگاد و به یونانی بازارگاد شده است.

۳. بعضی‌ها معتقدند که بازارگاد در اصل پارس گاده به معنی تخت پارس بوده است زیرا گاده و گاه به معنی تخت می‌باشد و به مرور زمان پاسارگاد شده است.

اوژن فلاندن دانشمند فرانسوی در کتاب سفرنامه خود (۱۳۲۴: ۳۱۸) راجع به پاسارگاد می‌گوید: از مفروضات و گفته اغلب جغرافی دان‌ها [به دست می‌آید] که این محل [فسا] را بازارگاد قدیم می‌دانند.

گیرشمن (۱۳۷۲: ۱۴۴) می‌گوید: پارسه گد یعنی اردوگاه پارسیان

۵- انشان بخشی از قلمرو ایلامیان بوده است در متون بابلی در دوهزار سال قبل از کوروش، این نام به‌کاربرده شده است. در حماسه "انمرکار" و فرمانروایی آرته، سفیر پادشاه اوروک، برای رفتن به آرته مجبور بود از انشان و کوه‌های آن بگذرد (مجید زاده، ۱۳۷۹: ۲۸۰).

## کتاب‌نامه

- ابن الندیم، محمدبن اسحاق (۱۳۶۶خ)، الفهرست. ترجمه رضا تجدد، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- ابن بلخی (۱۳۶۳خ)، **فارس نامه**. به سعی و اهتمام گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ارانسکی، یوسف م (۱۳۷۸خ)، **زبانهای ایرانی**. ترجمه علی اشرف صادقی، تهران: انتشارات سخن.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۶ق)، **مسالك و الممالك**. به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اوژن، فلاندن (۱۳۲۴خ)، **سفرنامه به ایران**. ترجمه حسین نور صادقی، چاپخانه روزنامه نقش جهان.
- ایمانپور، محمد تقی (۱۳۸۳خ)، **مکان جغرافیایی پارسه داریوش**. در: فصلنامه مطالعات تاریخی ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره های پنجم، ششم، پاییز و زمستان.
- ایمانپور، محمد تقی (بهار ۱۳۸۶خ)، **ریشه شناسی و وجه تسمیه پاسارگاد اولین پایتخت پارسیان**. در: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۷۳خ)، **زبان پهلوی**. تهران: نشر معین.
- بناکتی (۱۳۴۸خ)، **روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب**. به کوشش جعفر شعار، انتشارات انجمن آثار ملی.
- بهار، ملک الشعراء (مصحح) (۱۳۸۳خ)، **مجمل التواریخ والقصص**. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۰خ)، **ترجمه بند هس**. تهران: انتشارات توس.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۴خ)، **از اسطوره تا تاریخ**. تهران: نشر چشمه.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۷خ)، **آثار الباقیه**. ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پیگولوسکایا، ن. (۱۳۷۲خ)، **شهرهای ایران**. ترجمه عنایت اله رضا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- جلالی نائینی، محمدرضا (۱۳۷۵خ)، **فرهنگ سنسکریت**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۳خ)، **افغانستان بعد از اسلام**. جلد اول، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- دیاکونوف، م. ۱، ۱۳۷۷، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- راشد محصل، محمد تقی (۱۳۶۴خ)، **درآمدی بر دستور زبان اوستایی**. تهران: انتشارات کاربان.
- رواسانی شاپور، ۱۳۸۶، جامعه بزرگ شرق، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- سامی، علی، ۱۳۳۸، پاسارگاد، انتشارات بنیاد فارس شناسی.
- سامی، علی (۱۳۴۳خ)، **تمدن هخامنشی**. جلد دوم، شیراز: چاپخانه موسوی.
- سعیدیان، عبدالحسین (۱۳۷۹خ)، **شهرهای ایران**. تهران: انتشارات علم و زندگی.

- سیاهپور، کشواد (۱۳۸۱خ)، **خاستگاه هخامنشیان** . در: مجله رشد آموزش تاریخ، سال ۴، شماره ۱۱.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۸خ)، **تاریخ طبری** . جلد اول و سوم ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تهران: انتشارات اساطیر .
- غیاث آبادی مرادی، رضا (۱۳۹۰خ)، **ایران چیست**. در: [http://iran\\_bozorg.cloob.com](http://iran_bozorg.cloob.com) (آخرین بازبینی ۱۰ آذر ۱۳۹۴).
- فرهنگ آندراج.
- فرهنگ دهخدا.
- فرهنگ رشیدی.
- فرهنگ معین.
- قرشی، امان اله (۱۳۷۳خ)، **ایران نامک**. تهران: قرشی.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳خ)، **فرهنگ سغدی**. تهران: انتشارات فرهنگان.
- کی خسرو، اسفندیار (۱۳۶۳خ)، **دبستان مذاهب**. به اهتمام رحیم رضازاده ملك ، تهران: کتابخانه طهوری .
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود (۱۳۶۳خ)، **تاریخ گردیزی**. تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران.
- گزنفون (۱۳۸۰خ)، **کوروش نامه**. ترجمه رضا مشایخی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجله هنر و مردم (۱۳۵۱خ)، شماره ۱۱۴ فروردین ماه.
- مجید زاده، یوسف (۱۳۷۹خ)، **تاریخ و تمدن بین النهرین**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسینی (۱۳۷۰خ)، **مروج الذهب**. جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ،
- مقدسی (۱۳۶۱خ)، **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**. بخش دوم ترجمه علینقی منزوی ، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- منهاج السراج (۱۳۶۳خ)، **طبقات ناصری**. جلد اول ، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی ، تهران: انتشارات دنیای کتاب .
- مینوی، مجتبی، (مصحح) (۱۳۵۴خ)، **نامه تنسربه گشنسب**. تهران: انتشارات دانشگاه .
- نلسون فرای، ریچارد (۱۳۸۰خ)، **تاریخ باستانی ایران**. ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- هردوت (۱۳۸۲خ)، **تاریخ هردوت**. کتاب اول ترجمه هادی هدایتی، تهران : انتشارات دانشگاه.
- یعقوبی، احمدبن ابن یعقوب (۱۳۶۲خ)، **تاریخ یعقوبی**. جلد اول و دوم ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی ، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی .

- Macdonell, Arthur A. (1954), A Practical Sanskrit Dictionary.



- Kent, Roland (1953), Old Persian Grammar Texts Lexicon. American Oriental Society.

نویسنده: مرتضی تهامی استادیار تاریخ، دانشگاه خوارزمی (motahami@yahoo.com)